



ارتباط با ما ۰۹۰۰۲۳۰۸۵۸۵

شهید مهدی افتخاری فر



گفت‌وگوی «جوان» با خانواده شهید فراجا مهدی افتخاری فر که در جنایات مزدوران آمریکایی-صهیونیستی به شهادت رسید

با افتخار می‌گوییم پدر شهید هستیم

■ **صغری خیل‌فر** هنگ

شهیدمهدی افتخاری فر به مدت ۱۰سال به صورت حرفه‌ای فوتبال بازی کرد. مسیر ورزش حرفه‌ای خود را از باشگاه صبای تهران آغاز کرد و در تیم‌های هوادار و امیدهای پرسپولیس ادامه داد. اما متأسفانه آنگونه که گفته می‌شود؛ حتش را ضایع کردند و این مسئله بهانه‌ای شد تا فوتبال را کنار بگذارد. زمانی که نوبت به خدمت سربازی رسید، گفت: «می‌خواهم بروم نیروی انتظامی؛ می‌خواهم در این لباس به مردم و کشورم خدمت کنم. نظام را دوست دارم.» کافی است فیلم‌ها و تصاویر مربوط به حمله آشوبگران تروریست را در اغتشاشانات اخیر به کلاتری‌ها، مساجد و حسینیه‌ها مشاهده کنید، به خوبی متوجه قساوت و شرارت و جنایت عوامل دست‌آموز مוסاد و منافقین و صهیونیست‌ها می‌شوید. یکی از این مراکز نظامی که تروریست‌ها قصد ورود به آن را داشتند، کلاتری ۱۲۶تهرانپارس بود. شهید مهدی افتخاری فر از نیروهای یگان ضربت تهران بود که در جریان حفاظت و حراست از این مقرنظامی در مقابل تهاجم تروریست‌های مسلح ایستاد و بر اثر اصابت گلوله از پشت به شهادت رسید. متن پیش‌رو گفت‌وشنود ما با خانواده این شهید است.

■ **پدر شهید**

■ **عاشق نیروی انتظامی بود**

من پدر شهید مهدی افتخاری فر هستم که در سال ۱۳۵۸ در شهرستان کردکوی از توابع استان گلستان متولد شدم. ما از خانواده‌ای کشاورز بودیم. پدر و مادر هر دو به شغل کشاورزی اشتغال داشتند. دوران تحصیل را در شهرستان به پایان رساندم و بعد وارد نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی ایران شدم.

ما سه برادر و سه خواهر هستیم. در آن ایام، صبح‌ها تا غروب مشغول کار در مزرعه بودیم. همزمان با رفتن به مدرسه، اگر در خانه یا مزرعه کاری بود، به پدر و مادر کمک می‌کردیم. به‌ویژه روزهای پنج‌شنبه و جمعه‌های تابستان که تعطیل بود، یارِ یِگرِ مادرم در کارهای کشاورزی بودیم. شرایط زندگی در آن زمان با امروز بسیار متفاوت بود. در ۱۸ سالگی، وقت خدمت سربازی تصمیم گرفتیم، وارد نظام شوم و راه نظام را در پیش بگیرم تا بتوانم به شکل مؤثرتری به کشورم خدمت کنم. آرزویم داشتن شغلی ابرومند بود که در خدمت مردم

هوایی ارتش آغاز شد که خوشبختانه قبول شدم. پس از آن به تهران آمدم و به مدت دو سال در مرکز آموزش‌های هوایی شهید خضرابی حضور داشتم. پس از ۱۰سال تلاش و کسب درجه، به چابهار و پایگاه دهم شکاری اعزام شدم و یک دهه از عمرم را در آن منطقه محروم خدمت کردم.

حالا که با شما صحبت می‌کنم، حدود ۱۶سال است که در پایگاه یکم هوایی شهید لشکری مهرآباد مشغول به خدمت هستم. در مورد ازدواج هم باید بگویم، همسرم همسایه ما بود و خانواده‌ای مؤمن و محترمی داشتند. بعد از شناختی که از آنها پیدا کردم، برای خواستگاری به خانه‌شان رفتیم و مراسم عقد و ازدواج‌مان مهیا شد. حاصل ازدواج ما چهار فرزند پسر است: اولی مهرداد، دومی شهید مهدی، سومی امیرحسین و چهارمی هم محمدجواد. نام همه بچه‌ها را مادرشان انتخاب کرد. او همسری مؤمن و متعهد است که در تمام مجالس مذهبی، امامان، ائمه و عزاداری‌ها شرکت می‌کند و خادم اهل بیت(ع) است. نمی‌خواهم زیاد تعریف کنم اما همیشه در این مجالس حضور دارد. از جارو کردن مسجد و هیئت گرفته تا شستن ظرف‌ها، هر کاری که باشد، مادرش پیش‌گام‌تر از همه حضور داشت.

■ **او ماند برای شهادت**

آقا مهدی بسیار مهربان بود. از همان کودکی حوادثی برایش رخ می‌داد که باورم این است خداوند او را حفظ کرد تا در نهایت با شهادت از دنیا برود. یک‌بار که سه، چهار ساله بود، دچار تصادف شد و مانشین به او زد. سرش به جدول خورد اما خوشبختانه آسیبی ندید و تنها کمی خون از دهانش آمد و زنده ماند. یکی، دو سال بعد در شهرستان، باز هم موتور به او زد و از روی او عبور کرد. آن زمان پنج، شش ساله بود و باز هم قسمت بود که بماند یعنی ماند برای شهادت.

پس از آن به تهران آمدم و در همین پایگاه مهرآباد که اکنون در شهرک آن ساکن هستیم، مستقر شدیم. ایشان بعد از کلاس پنجم دبستان که وارد مقطع راهنمایی شد، با اشتیاقی که داشت به سمت فوتبال رفت و این رشته را به صورت حرفه‌ای دنبال کرد. اگر نام او را در اینترنت جست‌وجو کنید، مشخص است که مهدی افتخاری در باشگاه‌های فوتبال بازی کرده و به طور کلی در زمینه ورزش فعالیت داشته‌است.

■ **نظام را دوست دارم**

برنامه روزانه او اینگونه بود که صبح‌ها به مدرسه می‌رفت و بعدازظهرها سراغ تمرین فوتبال می‌رفت. او به مدت ۱۰سال به صورت حرفه‌ای فوتبال بازی کرد. مسیر ورزشی‌اش را از باشگاه صبای تهران آغاز کرد و به تیم‌هایی چون هوادار و امیدهای پرسپولیس رسید. اما متأسفانه بنا به دلایلی حتش ضایع شد و این مسئله بهانه‌ای شد تا فوتبال را کنار بگذارد. زمانی که نوبت به خدمت سربازی رسید، گفت: «می‌خواهم بروم نیروی انتظامی؛ می‌خواهم به مردم و کشورم خدمت کنم. نظام را دوست دارم.» با اینکه مادر تشی بودیم اما او اصرار داشت و می‌گفت: «من نیروی انتظامی را دوست دارم، عاشق این لباسم و دوست دارم به مردم و کشورم خدمت کنم.» و سرانجام در همین راه به شهادت رسید.

■ **شرح واقعه**

چند روزی می‌شد که در ایام اغتشاشات اصلاً به خانه نیامده بود. صبح می‌رفت و تا فردا در محل خدمت‌اش بود. فقط یک یا دو بار در هفته می‌آمد، ۲۰دقیقه‌ای دوشی می‌گرفت و می‌رفت. یک مرتبه که آمده بود از من پرسید: «بابا شما آمده باشید؟» می‌ک یک بار او را دیدم اما مادرش دو بار دیده بود. مادرش برایش جای و غذایی درست کرده بود تا خستگی‌اش در برود و صبح راهی‌اش کرده بود. من همان یک باری که دیدم، گفتم: بابا خواست به مردم بی‌گناه باشد. گفت: «حواس‌مان هست، ما فقط اینها را دور می‌کنیم و متفرق می‌کنیم.» هدف درگیر شدن با مردم نیست». بعد از چند روز، نیامد و خبری هم از او نشد. تا رسیدیم به ۱۸دی ماه. همان شب با مادرش صحبت کرده بود و گفته بود: «اگر بتوانم آخر شب می‌آیم.» اما بعد گفته بود: «نمی‌توانم.» گفتم



تصویری از روزهای حضور شهید مهدی افتخاری فر در در صه فوتبال



مادر شهید: من مادر هستم، دل‌تنگش می‌شوم. او را در آغوش نگر‌فتم. باو خداحافظی نکردم اما با همه این تلخی و غم باید به دشمنان بگویم، تصور نکنند با کشتن مهدی من، کار تمام شده‌است. مهدی‌های دیگری هم هستند و ما همچنان ایستاده‌ایم و پشت ملت‌مان؛ آنقدر در این راه شهید می‌دهیم تا سربلندی کشورمان حفظ شود



دیگر امروز شاید هر طور است به خانه سر نزنم. اما آن شب هم نیامد. فردای آن روز، یکی از دوستانش ساعت ۹:۳۰ زنگ زد و گفت: «مهدی زخمی شده، در بیمارستان شهدای تجرش تهران است. بروید برایش هم وسیله بخرید.» من با برادرش تماس گرفتم و گفتم خودت را به ما برسان. می‌خواستیم برویم بیمارستان که فرمانده‌شان به ما گفت: «اول بیاید کلاتری ۱۲۶ تهرانپارس، بعد بروید بیمارستان.» لباس گرم هم برداشتیم و رفتیم آنجا. دیدیم اصلاً یک وضع عجیبی بود. داخل کلاتری همه گریه می‌کردند. بچه‌های ضربت، همه لباس‌هایشان پاره شده بود، باتوم‌ها و سیرهای گاردشان همه روی زمین افتاده بود. آنها اصلاً ساختمان را زده و خراب کرده بودند و به رگبار بسته بودند. آنجا بالاخره راه‌مان دادند و رفتیم داخل. داخل به من گفتند: «شما با برادرش بیا داخل، مادر بیرون بمانند.» ما رفتیم داخل. این‌را که گفتند متوجه شدم ماجرا از چه قرار است. از نحوه برخوردشان، چون خودم هم در نظام بودم و می‌دانستم در این شرایط چطور برخورد می‌کنند. بعد همکاران و فرمانده‌شان



شهید فراجا مهدی افتخاری فر که در جنایات مزدوران آمریکایی-صهیونیستی به شهادت رسید

جدول سودوکو

ارقام تا ۹ را طوری قرار دهید که

در هر ردیف، ستون و مربع‌های

کوچک سه در سه فقط یک بار

به‌کارروند

جدول کلمات متقاطع

■ پاسخ جدول شماره ۷۵۱۰

طراح:علی‌رضا سجادی فر ■ شماره ۷۵۱۱



۷۵۱۱

شروع کردن به شرح ماوقع!

به من گفتند: «دیشب در اطراف کلاتری درگیری سنگین مسلحانه داشتیم. تروریست‌های داعشی قصد ورود به کلاتری را داشتند. مهدی در جریان حفاظت و حراست از این مقرنظامی در مقابل تهاجم تروریست‌های مسلح جانانه ایستاد و بر اثر اصابت گلوله از پشت به شهادت رسید. آنجا بود که فهمیدم چه اتفاقی افتاده و مهدی چگونه به شهادت رسیده‌است.»

■ **گرانی برای همه ما هست**

گرانی برای همه ما هست، برای من هم که حقوق‌بگیر هستم و برای همه مردم. اما این راه درستی نیست؛ اعتراض با اغتشاش و شورش خیلی فرق دارد. کسانی که این کارها را می‌کنند، عامل‌های نفوذی کشورهای غربی مثل اسرائیل و آمریکا هستند که وارد جمعیت مردمی شده‌اند. همین‌ها عامل مוסاد و کشورهای غربی مثل آمریکا بودند، در میان جمعیت حاضر می‌شدند و جوانان و مردم بی‌گناه به رگبار می‌بستند، من خودم اینها را با چشم خودم دیدم. آنها فقط می‌خواهند با این حرکت‌شان وجهه دولت و نظام جمهوری اسلامی را خراب کنند و بگویند دولت این مردم را زده، در صورتی که اینطور نیست.

■ **من شهید می‌شوم**

امروز با افتخار می‌گویم پدر یک شهید هستم. خودش همیشه به مادرش می‌گفت: «مادر، من شهید می‌شوم. روزی به شما می‌گویند پدر شهید و مادر شهید.» شاید در درونم برای نبودنش و نحوه شهادتش اندکی غمگین باشم، اما به شهادتش می‌بالم. اکنون من به او نیاز دارم امیدوارم در آن دنیا شغیف ما باشد. دعا می‌کنم همه جوانان پیرو ولایت‌فقیه باشند و قدر امنیت خود را بدانند؛ امنیتی که اتفاقی به دست نیامده‌است. جوانان نباید فریب تبلیغات کشورهای غربی را بخورند. به کشور سوری نگاه کنید، پس از سقوط کشورشان به‌بیدید چه بلایی سرشان آمد همه را گردن ززند و خودشان بشیمان شدند. گمان نرید که با شورش و اغتشاش به هدف‌تان می‌رسید.



■ **مادر شهید**

■ **دوست داشت شهید شود**

من در یک خانواده کشاورز به دنیا آمدم. دو خواهر بودیم. در آن زمان، به دخترها چندان اجازه تحصیل داده نمی‌شد از طرفی مدارس روستاها و محله‌ها امکانات کافی نداشتند، به همین دلیل، نتوانستم در درس را ادامه بدهم. وقتی که آقای افتخاری برای خواستگاری آمد، در ارتش خدمت می‌کرد، با اینکه سن کمی داشتم اما شغلش را پذیرفتم؛ چون برایم افتخار بود که همسر یک نظامی شوم. پس از ازدواج با هم به چابهار رفتیم و ۱۰سال در آنجا زندگی کردیم. وقتی به تهران برگشتیم، شرایط سخت بود. اما چون کنار مردی بودم که علاقه زیادی به نظام و خدمت به کشورش داشت، عاشقانه در کنارش ماندم.

خداوند به من چهار پسر داد. وقتی چابهار بودیم، آقا مهدی و آقا مهرداد را داشتم و واقعاً شرایط زندگی در آنجا خیلی مشکل بود. تا اینکه آمدم تهران و مهدی بعد از فوتبال با عشق و علاقه‌ای که به لباس نظام داشت وارد فراجا شد. خودمان خیلی سختی کشیده بودیم اما او می‌گفت: دوست دارم بروم و به کشورم خدمت کنم. خودم هم خیلی دوست داشتم، بچه‌ها راه پدرشان را ادامه بدهند که الحمدلله همینطور هم شد. شهادت مهدی برای من افتخار است می‌دانم او برای اسلام، کشور و رهبرش به شهادت رسید و می‌گویم اشکالی ندارد. امثال مهدی زیادند که راه او را ادامه بدهند و باعث افتخار کشورشان شوند.

■ **مهدی‌های دیگری هستند**

چهار شنبه شب آخرین وعده دیدار من و مهدی بود. آمدم کنارش نشستم و با هم کمی صحبت کردیم. خسته بود، گفتم: «خسته شدی؟» گفت: «نه، اصلاً خسته نیستم. واقعاً کارم و هدفم را دوست دارم.» گفتم: «دلم برایت تنگ شده چند روزی می‌شود که تو را ندیدم.» گفت: «اشکال ندارد مامان. من دارم به ملت و کشورم خدمت می‌کنم، اینها همه خواهران و مادران من هستند. اصلاً بابت این موضوع راحت و دل‌تنگ نباش. هر چه که خدا بخواهد همان می‌شود.»

بارها از شهادت برای ما صحبت کرده و می‌گفت: «مامان من دوست دارم شهید شوم، باعث افتخار شما شوم.» و می‌گفت یک روزی هم این اتفاق خوب می‌افتد که واقعاً الآن باعث افتخار پدر، مادر، خانواده و کشورش شد. من مادرم و این روزها دل‌تنگش می‌شوم، دلم می‌سوزد که روز آخر او را در آغوش نگر‌فتم. باو خداحافظی نکردم اما با همه این تلخی و غم باید به دشمنان بگویم، تصور نکنند با کشتن مهدی من، کار تمام شده‌است. مهدی‌های دیگری هم هستند و ما همچنان ایستاده‌ایم و پشت ملت‌مان؛ آنقدر در این راه شهید می‌دهیم تا سربلندی کشورمان حفظ شود.

		۹	۵	۴	
				۲	۶
			۸	۵	
		۷	۹	۷	۱
				۸	۹
		۱			۵
				۱	۷
				۴	۷
		۸		۹	

۱	۵	۱	۵	۷	۸	۷	۵	۱	۵
۵	۱	۵	۷	۱	۵	۷	۱	۵	۷
۷	۱	۵	۷	۱	۵	۷	۱	۵	۷
۵	۱	۵	۷	۱	۵	۷	۱	۵	۷
۷	۱	۵	۷	۱	۵	۷	۱	۵	۷
۵	۱	۵	۷	۱	۵	۷	۱	۵	۷
۷	۱	۵	۷	۱	۵	۷	۱	۵	۷
۵	۱	۵	۷	۱	۵	۷	۱	۵	۷
۷	۱	۵	۷	۱	۵	۷	۱	۵	۷
۵	۱	۵	۷	۱	۵	۷	۱	۵	۷

جدول سودوکو

ارقام تا ۹ را طوری قرار دهید که

در هر ردیف، ستون و مربع‌های

کوچک سه در سه فقط یک بار

به‌کارروند

جدول کلمات متقاطع

■ پاسخ جدول شماره ۷۵۱۰

۱	۵	۱	۵	۷	۸	۷	۵	۱	۵
۵	۱	۵	۷	۱	۵	۷	۱	۵	۷
۷	۱	۵	۷	۱	۵	۷	۱	۵	۷
۵	۱	۵	۷	۱	۵	۷	۱	۵	۷
۷	۱	۵	۷	۱	۵	۷	۱	۵	۷
۵	۱	۵	۷	۱	۵	۷	۱	۵	۷
۷	۱	۵	۷	۱	۵	۷	۱	۵	۷
۵	۱	۵	۷	۱	۵	۷	۱	۵	۷
۷	۱	۵	۷	۱	۵	۷	۱	۵	۷
۵	۱	۵	۷	۱	۵	۷	۱	۵	۷

۱- نقشی در گنجبری - عنصر فلزی را دیواکتیو■ ۲- نوعی زغال سنگ - آفتابه- از ارکان نماز ۳- حرص و طمع- نردبان- نماز وحشت- تای جامه■ ۴- درخت صابون- فوتوگراف- روان و فصیح ۵- درخت مقاوم کوبری- تیراندازی به اهداف پروازی- موجوداتی که برای زنده‌ماندن نیاز به اکسیژن دارند ۶- روزها- صدای عدالت- شیوا- فصیح■ ۷- ابراز- شهری در استان کرمان - بدگوی ادبی■ ۸- سایه- آزادکار طلایی ایران در المپیک ریو- سخن‌بدون رودربایستی■ ۹- قرص روانگردان- گوشه‌ها- کلمه ۱۰- نیرو و توان- پاسبان- سنگ سخت■ ۱۱- از گیاهان دارویی- سسماق- می‌خورند و لنگر می‌اندازند ۱۲- اسلوب- سگ شکاری- فرشته عدالت در زرتشت■ ۱۳- رطوبت- جای کم‌عمق آب دریا- بینی- ضمیر غایب ۱۴- کشتگی طبقات زمین- از طوایف لبنانی - صوفی■ ۱۵- تیمی در لالیگای اسپانیا- آخرین مرحله کشاورزی

از بالا به پایین

۱- ناحیه سردسیر معروف قطب- بانوی چراغ به دست انگلیسی و بنیانگذار پرستاری نوین■ ۲- شماره به ظاهر نحس- معلوم- سرشَب■ ۳- هرگز عرب- شیوه- شهر شمال شرقی ایران- اثر چربی روی لباس■ ۴- سال آذری- بادها- از باران امام علی■ ۵- کالا- سومین فرمانروای سلسله خوارزمشاهی - شترمرغ آمریکایی■ ۶- نام مادر امام رضا(ع) - صنف و گونه- فرزند کاوه آهننگ■ ۷- دیوار فروریخته- زیرکی- فلز چهره■ ۸- مهر به حضرت زهرا(س)- پاسخ انسان‌های دانا به زندگی ناپایدار دنیا- به دنیا آوردن■ ۹- پشت سر- خرس زیبای چینی- لقب مولانا■ ۱۰- سرکرده اداره- دارو- قیام■ ۱۱- فسخ کردن و بر هم زدن معامله- شهری در ایتالیا- چهارچوب عکس ۱۲- داخل لاستیک خودرو- بچه‌دان- سنگ زیرین آسیاب در کشتاکش دهر■ ۱۳- پول ژاپن- شهر انار- گونه سینمایی- باز خودمانی■ ۱۴- چاه جهنمی- مشر ه‌ای با چشمان برجسته- افتتاح■ ۱۵- مابعدالطبیعه- تقدیر

۱	۵	۱	۵	۷	۸	۷	۵	۱	۵
۵	۱	۵	۷	۱	۵	۷	۱	۵	۷
۷	۱	۵	۷	۱	۵	۷	۱	۵	۷
۵	۱	۵	۷	۱	۵	۷	۱	۵	۷
۷	۱	۵	۷	۱	۵	۷	۱	۵	۷
۵	۱	۵	۷	۱	۵	۷	۱	۵	۷
۷	۱	۵	۷	۱	۵	۷	۱	۵	۷
۵	۱	۵	۷	۱	۵	۷	۱	۵	۷
۷	۱	۵	۷	۱	۵	۷	۱	۵	۷
۵	۱	۵	۷	۱	۵	۷	۱	۵	۷